

مونالیزای ادبیات

(مقالاتی دربارهٔ هملت)

تی. اس. الیوت - استفن گرین بلت - ژاکلین رز - ژاک لکان
هارولد بلوم - الکساندر ولش - باربارا اورت - فرانکو مورتی
جورج ویلسون نایت - هارولد گارد - ای سی. بردلی

گزینش و ویرایش: مهدی امیرخانلو



انتشارات نیلوفر

فهرست مطالب

- مقدمه ۷
مهدی امیرخانلو
- خلاصه‌ای از نمایشنامه ۲۳
- هملت و معضلاتش ۴۹
تی. اس. الیوت / مهدی امیرخانلو
- مرگ همنت و ساختن هملت ۶۱
استفن گرین‌بلت / مهدی امیرخانلو
- هملت — مونا لیزای ادبیات ۸۹
ژاکلین رز / مژده نامتی
- میل و تفسیر میل در هملت ۱۱۹
ژاک لکان / صالح نجفی
- اصالت شکسپیر ۱۸۱
هارولد بلوم / مهدی امیرخانلو

- ۲۰۳..... هملت قرون وسطایی خانواده پیدا می‌کند
الکساندر ولش / مهدی امیرخانلو
- ۲۴۳..... فرفره
باربارا اورت / محمد سپاهی
- ۲۷۵..... نظریه شبکه، تحلیل طرح هملت
فرانکو مورتی / کامران سپهران
- ۲۹۷..... سفارتخانه مرگ
جورج ویلسون نایت / مهدی امیرخانلو
- ۳۲۱..... آینه‌ای در برابر روح
هارولد گاردرد / مهدی امیرخانلو
- ۳۴۵..... هملت و ماخولیا
ای سی. بردلی / مهدی امیرخانلو
- ۳۷۷..... معرفی اجمالی نویسنده‌گان

مقدمه

مهدی امیرخانلو

پرده اول^۱

«کیستی؟» صحنه اول با این پرسش برناردو آغاز می‌شود. برناردو نگهبان شب است و برای این کلمات که نیمه‌شب و در دل تاریکی بر زبان او جاری شده، دلیلی ساده وجود دارد: برناردو آمده است تا پاس شب را از فرانسیسکو تحویل بگیرد و آنها موظف‌اند که با این کلمات، هویت یکدیگر را شناسایی کنند. اما برای پرسش برناردو می‌توان دلیل دیگری هم جست. پرسش او برای تراژدی بزرگ شکسپیر، گشایش نمادین مناسبی فراهم می‌کند. علت نگرانی نگهبان از اینکه چه کسی آنجاست، به‌زودی روشن می‌شود. شبی در السینور، ارگ حکومتی دانمارک، ظاهر شده است و برناردو و رفیقش، مارسلوس، خود دو بار این «منظر خوفناک» را دیده‌اند. پس، انگار برناردو با نگرانی می‌پرسد: کیستی، آدم است یا شیخ؟ فرانسیسکو پاس شب را به او تحویل می‌دهد و به اطلاعش می‌رساند که در مدت نگهبانی او، «یک موش هم نجنبیده.» در همان وقت هوراشیو و مارسلوس از راه

۱. این خلاصه، ترجمه‌ای آزاد است از:

"Summary of *Hamlet*" in *Hamlet (Bloom's Shakespeare Thorough the Ages)*, ed. Harold Bloom (New York: Infobase Publishing, 2008), pp. 5-17.

در برگردان قطعات نمایشنامه، ترجمه م.ا. به‌آذین مورد استفاده قرار گرفته است.

چهارصد سال، تماشاگران و خوانندگان و منتقدان و بازیگران و کارگردانان هملت، همگی، هنگامی که خواسته‌اند هویت قهرمان نمایش را روشن کنند، درگیر همین پرسش شده‌اند که «کیستی؟» هملت جداً کیست؟ پسر، شاهزاده، دانشجوی دانشگاه ویتنبرگ، انتقام‌جو، نمایشنامه‌نویس، انسان نوعی رنسانسی، سرباز؟ این پرسش محوری نمایشنامه است و اگر تحلیل‌گران هملت بر سر آن به توافق نرسند، آنگاه به هیچ توافقی در مورد انگیزه عمل هملت (هوش، انتقام، جاه‌طلبی سیاسی) یا بی‌عملی او (ترس، ماخولیا، تردید، حساسیت، یا گزینه تازه‌ای که همین یک قرن اخیر به فهرست اضافه شده، یعنی عقده ادیپ) نیز دست نخواهند یافت.

پرسش‌هایی که هملت برمی‌انگیزد فراوانند: پدر هملت چگونه مُرد؟ چه کسی او را کشت؟ ملکه‌گرتروُد چه می‌داند؟ شیخ از چه چیزی ساخته شده است؟ آیا قابل اعتماد است؟ به سیاق سایر نمایشنامه‌های شکسپیر، این نمایشنامه نیز پرسش‌های افزون‌تری پیرامون معرفت، عشق، عدالت، هویت، نمایش، مرگ و آن «قلمرو نامکشوف»، مطرح می‌سازد. هملت، در همان زمان که درامی تراژیک را روی صحنه نمایش می‌دهد، دربارهٔ چیستی خود نمایش نیز تحقیق می‌کند. هملت اغلب از طرح این پرسش ترسی به دل راه نداده است که «کیستی؟». بنابراین، برناردو را شاید بتوان زبان گویای نمایشنامه محسوب کرد که در طول این چهار سده از تمام فرهنگ‌ها و مردمان خواسته است تا پیش بیایند و خود را معرفی کنند. چنین دعوتی بسیار دیرپا به‌نظر می‌رسد، یا دست‌کم هیچ علامتی از پس‌گرفتن از آن خود نشان نمی‌دهد.

صحنه دوم در دربار دانمارک می‌گذرد که شلوغی و زرق‌وبرقش تضادی ماندگار با صحنه اول خلق می‌کند. هرچه صحنه اول نمایشنامه تاریک و محزون بود، این صحنه تابناک و پر جنب‌وجوش است. کلاودیوس که پیش از این عموی هملت بود و اینک ناپدری او هم شده است، در سخنانی نزاکت‌آمیز و جلاخورده تأسف خود را از مرگ برادرش، هملت‌شاه، اظهار

می‌رسند. مارسلوس می‌گوید هوراشیو را آورده تا به چشم خود شیخ را ببیند. هوراشیوی دیرباور، شیخ را زاینده خیال آن دو می‌داند اما حرفش هنوز تمام نشده است که شیخ ظاهر می‌شود و «دست‌هایش را از هم می‌گشاید». هوراشیو از او می‌خواهد که بماند و سخن بگوید، اما شیخ بی‌اعتنا به او ناپدید می‌شود. هوراشیو اعتراف می‌کند که شبیحی که دیده، شبیه شاه سابق دانمارک، هملت‌شاه، بوده است.

اما دلیل دیگری نیز برای نگرانی وجود دارد و آن وضعیت سرزمین دانمارک است. شاه قدرتمند دانمارک، هملت، به‌تازگی مرده است و قلمرو او در معرض هجوم فورتینبراس، شاهزاده جوان نروژی، واقع شده است. هوراشیو برای نگهبان‌ها تعریف می‌کند که شاه سابق نروژ، فورتینبراس پیر، هملت‌شاه را به مبارزه فرا خواند و چون در این نبرد مغلوب شد، همهٔ سرزمین‌هایی را که در تصرف داشت به او واگذار کرد. حالا پسر او، فورتینبراس جوان، به بهانه بازپس‌گیری سرزمین‌های از دست رفته، سودای جنگ با دانمارک را در سر می‌پروراند.

در این هنگام شیخ برای بار دوم ظاهر می‌شود. هر سه مرد راه را بر او می‌بندند و از او می‌خواهند که حرف بزند. درست در همان لحظه که شیخ انگار قصد سخن‌گفتن دارد، خروسی بی‌موقع می‌خواند و شیخ، «همچون مجرمی که احضار شده باشد»، دوباره ناپدید می‌شود. هوراشیو که تنها دوست صمیمی هملت در این نمایشنامه است، تصمیم می‌گیرد موضوع شیخ را با او در میان گذارد. چنانکه می‌بینیم هملت نیز، مانند بسیاری از نمایشنامه‌های شکسپیر، از میانه آغاز می‌شود و نمایشنامه‌نویس با استفاده از این تکنیک «شروع از میانه» (in medias res)، وضعیت نابسامان دانمارک را نمودار می‌سازد و تماشاگران را برای مهم‌ترین مواجهه نمایش، یعنی مواجهه هملت با شیخ پدرش، آماده می‌کند.

اما علاوه بر دلایلی که در پیرنگ نمایشنامه برای پرسش آغازین برناردو ارائه می‌شود، این پرسش واجد دلالت‌های ضمنی دیگری هم هست. به‌مدت